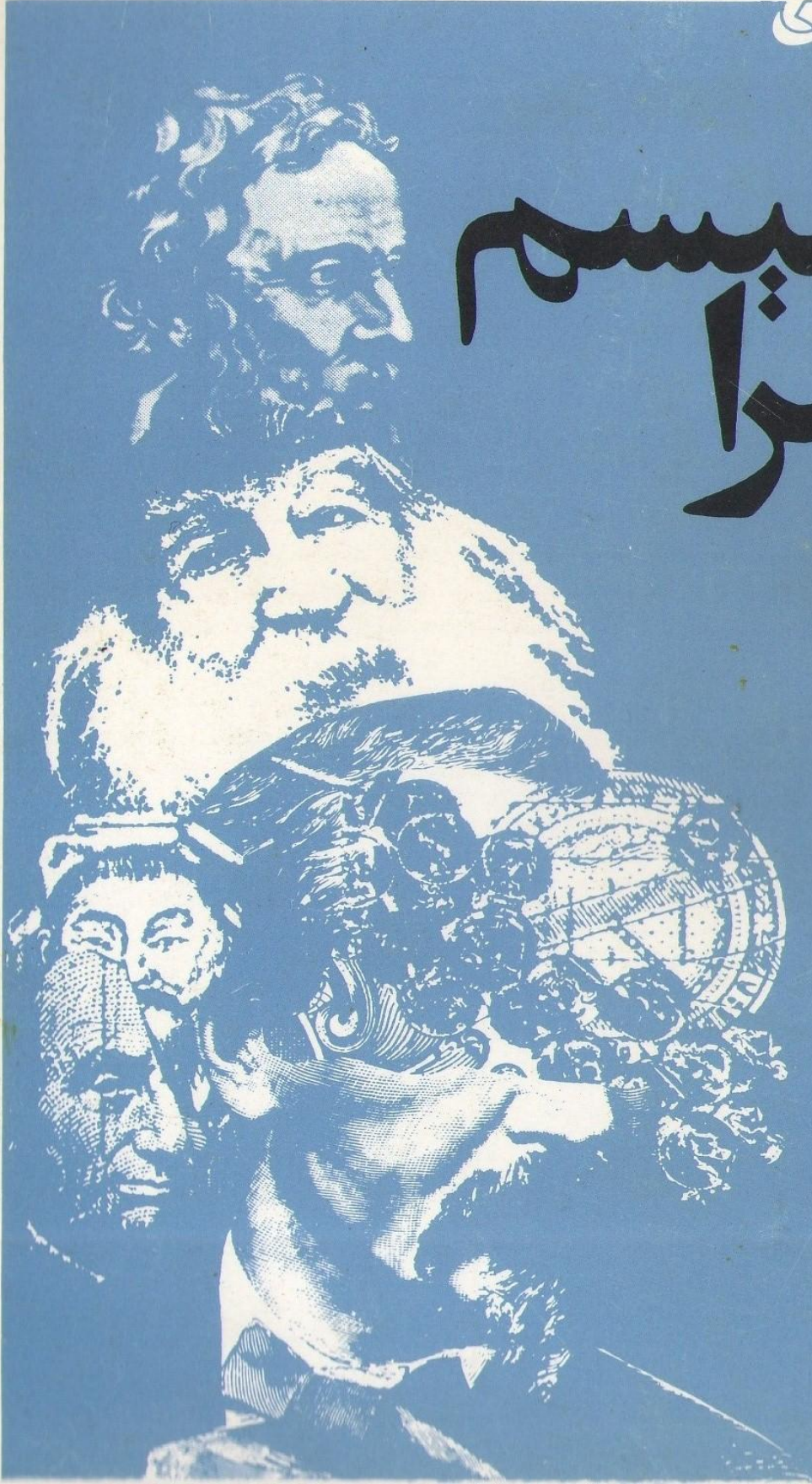


سید احمد علم الہدی

پولسی
مکتبہ
سیاسی

پیسہ پیرا



بررسی مکتبهای سیاسی که در کلاسهای کانون
فرهنگی نشر اسلام بوسیله سید احمد علم
الهدی تدریس شده است ، بخش لیبرالیسم
آن از روی نوار پیاده شده و بصورت این کتاب
در آمده است .

* لیبرالیسم

* سید احمد علم الهدی

* انتشارات یاسر

* ۵۰۰۰ جلد

* حقوق نشر محفوظ

ليبراليسم

سيد احمد علم الهدى

بررسی مکتبهای سیاسی که در کلاسهای کانون
فرهنگی نشر اسلام بوسیله سید احمد علم
الهدی تدریس شده است، بخش لیبرالیسم
آن از روی نوار پیاده شده و به صورت این کتاب
در آمده است.

* لیبرالیسم

* سید احمد علم الهدی

* انتشارات یاسر

* ۵۰۰۰ جلد

* حقوق نشر محفوظ

به نام خدا

پیشگفتار

و با درود به رهبری که:

پیامبرانه: می بیند

حکیمانه: می اندیشد

قهرمانانه: تصمیم میگیرد.

جامعه اسلامی در هر زمان با یک سری آفات سیاسی و عوامل انحرافی زندگانی اجتماعی از خط اصیل اسلام مقابل بوده است.

در خط زندگی سیاسی مسلمانان همچون سایر اجتماعات عناصر ناپاک و سود جو رخنه کرده اند و در هر زمان با یک دستاویز خاص زندگی اجتماعی مردم را به وسیله نیل به اهداف مادی و مقامات سیاسی خویش قرار داده اند.

در دوران های پیش تر که رشد فکری مردم کمتر و ابزار فریفتن آنان ساده تر بود با اظهار دلسوزیهای تند و داغ و با شعارهای آزادی و دموکراسی عناصر پلید این فرصت را می یافتند که برگرده محرومین سوار شوند، و این موفقیت برای آنان حاصل می شد که محرومیت ملت های مستضعف را وسیله ای برای چپاول حقوق آنان قرار دهند، بیهانه حقاق حق محرومین قدرت را بدست گیرند و پس از استواری بر اریکه قدرت با مکیدن خون همان محرومان زالوی ریاست و شخصیت مادی آنان تغذیه کند.

شما در تاریخ پیدایش حکومت هر قلدر و دیکتاتور و آدم کش ناپاکی که دقت کنید خواهید دید که عنصر پلید در ابتدای به قدرت رسیدن تنها با ادعای آزادی خواهی و دمکراسی طلبی و احقاق حق بیچارگان توانسته در اجتماعات نفوذ کند و با جلب و جذب عناصر ساده لوح بر مقدرات یک جامعه مسلط گردد و آنگاه برای تداوم سلطه و سیطره خویش دست بجنایت و قلدری دراز کند.

البته این برنامه در زمان اخیر که افراد بشر تا اندازه ای رشد سیاسی پیدا کرده اند قدری مشکل شده است، شعارهای توخالی (آزادی، حق کارگر و کشاورز، و...) برای بدست یافتن به قدرت تا اندازه ای دمده شده است مردم دلسوزیهای دروغین را به زودی باور نمی کنند، و آنقدر تاکنون فریب خورده اند که در برابر هر سنگ به سینه زدن فوری تسلیم نمی شوند، هر مجسمه قهرمان آزادی فوری براه نمی افتند، هر چند باز هم عناصر کوتاه فکر در گوشه و کنار اجتماعات زیادند و به هر شعار بی محتوا فوری دل می بندند و یک مرتبه چشم و گوش و مغز بسته خود را تسلیم آرمانها و شهوات دیگران می کنند و ناگهان متوجه می شوند که همه چیز آنها قربانی خوش گذرانی و عیش سایرین شده است.

ولی قشر متفکر و اندیشمند اجتماع دیگر با شعار فریفته نمی شود، مخصوصاً آن طبقه از مردم که سر سپرده یک مکتب اصیل آسمانی هستند، اینها عریضه کش و مدعی آزادی را ابتدا با معیارهای مکتب مورد عقیده شان می سنجند، اگر بر طبق موازین مکتبی فردی اصیل و با صداقت شناخته شد او را می پذیرند، والا خیر لذا اختیاراً برای قریب این دسته از عناصر متفکر و معتقد، عوامل

سودجو و دستگاههای فلسفی اصطلاح سازی که در اختیار آنان است ابزاری تاسیس کرده اند آن وجود مکتبهای سیاسی مختلف و «ایسم» های گوناگون است.

ما نباید فراموش کنیم که علم و فلسفه در هر مغزی که آن مغز تهی از ایمان به خدا و قیامت و مجرد از شرافت و وجدان باشد، بزرگترین آفتی خواهد بود که در ابعاد مختلف زندگی انسانها را به تباهی می کشد در گذشته تاریخ دانشمندان و فلاسفه بی ایمان همواره صدرنشین محافل سلاطین و توجیه گر جنایت ها و قلدری های ستمگران بی باک بوده اند.

و فلاسفه ناپاک همیشه در مقام جعل تز و مکتبی بوده اند که دست ستمکاران را برای ستم باز بگذارد و یا وسیله ای برای رشد قدرتمندان بنابکار شود.

ما این چهره ها را در فلاسفه غرب بیش از فلاسفه شرق مشاهده می کنیم، شاید این نکته برای شما خواننده اندیشمند قابل توجه باشد.

آنقدر که بوسیله فلاسفه غربی فلسفه ای گوناگون سیاسی جعل شده است، بوسیله فلاسفه شرقی آنقدر فلسفه های سیاسی مختلف جعل نشده است، و شما ریشه غالب فلسفه های سیاسی را در فلسفه غرب مشاهده می کنید.

شاید این مطلب از بینش گاه برخی افراد غرب زده بحساب یکنوع رشد و پیشرفت گذاشته شود، و بعضی از روشنفکران مستفرنگ ما این نکته را فرازی از ترقیات غرب بحساب بیاورند ولی واقع مطلب این نیست باید گفت فلاسفه شرق چون غالباً پای بند بیک دین و مکتب آسمانی و بیشتر آنها مسلمان و شیعه بودند بر مبنای ایمان بخدا و ترس از سرنوشت قیامت و جهان بعد از مرگ

هیچگاه وسعت بینش فلسفی آنان در استخدام خون آشامان جنایتگر نبوده، و علم و فلسفه آن را وسیله ای برای رشد جنایت و ستم قرار نمیدادند، اگر در صفحات تاریخ گاهی یک شخصیت علمی و فلسفی مسلمان در حاشیه محفل سلطانی به چشم می خورد، و یا مغز برازنده ای را همچون ابن سینا و خواجه نصیر طوسی برکسی وزارت یک رژیم شاهنشاهی مشاهده میکنیم یا در پشت کتاب دانشمندی مدح و ثنای پادشاهی جلب نظر میکند اغلب آنان با شرکت در این ارگانها در این صدد بوده اند که قدرت حاکم روز را برای ترویج علم و دانش خود استخدام کنند، ولی هیچگاه علم و فلسفه آنان در استخدام سلطنت سلطانی و یا قدرت فرصت طلبی نبوده است، دلیل این مطلب اینکه شما هیچگاه در نوشتارهای ابن سینا و در فورمولهای فلسفی وی بیک تزویا مکتب و اصلی برخورد نمیکنید که وسیله رشد سرمایه دار و یا عامل تثبیت حکومت قلدری بشود، ولی برخلاف فلسفه غرب، از قرن شانزدهم به بعد که حس مکتب پرستی و فلسفه دوستی در دنیا به وجود آمد، مغز فلسفی هر فیلسوف اروپائی مولد یک مکتب و اصل سیاسی بود که در پای آن خون هزاران مظلوم ریخته شد و ابزار رشد سلطه و سرمایه گردید.

و متأسفانه این مکتبهای خیانت پرور همچون سایر سوغات های مسموم غرب سرازیر کشورهای شرقی شد تا بجائیکه ما امروز مشاهده میکنیم هر عنصر از غرب برگشته که مدت چند سال در دانشکده های حقوق سیاسی و جامعه شناسی اروپا درسهای دیکته شده امپریالیستها را برای توسعه سلطه آنان بر ملتهای مستضعف خوانده است، و شبانه روز خواب ریاست و سیاست و آقائی بر یک مشت مردم محروم و رنج کشیده را می دیده ابتدائی که قدم در خاک این کشور میگذارد در

ریسمان و چنگی از همان مکتبهای خیانت ساز و پروردگار جنایت برای بدام کشیدن مغزهای متفکر نما بدست دارد، و جوانان تازه از طفولیت رسته ما هم که بزودی شیفته هر زرق و برقی میشوند کور و کر جبهه برساحت مقدس آن «ایسم» ها میسایند و بنده تسلیم آن فورمولهای پرپیچ و خم فلسفه نما میشوند و بطور رایگان در استخدام ترویج و تقویت یک عنصر هوس باز شهوت ران در می میآیند، با توجه به نکات فوق یکی از برنامه هائی که مسئولان بیدار ساز جامعه انقلابی و اسلامی ما در جهت آگاه سازی نسل جوان باید به آن اهمیت بیشتر بدهند بررسی مکتبهای سیاسی و «ایسم» های مختلف برای عزیزان جوان انقلابی است.

باید این جعبه های بی محتوای در بسته را برای فرزندان عزیزمان باز کنیم و آنها را با هوشیاری تمام متوجه این نکته بسازیم که این مکتبها و ایسم های مختلف جز دامهائی برای استخدام آنان در خط اجرائی هوس بازان و رشد سرمایه تراستها و کارتلها چیز دیگری نیست.

بدین منظور تاکنون در موقعیت های مختلف این جانب در خصوص تشکیل کلاسهای بررسی مکتبهای سیاسی اقدام نموده ام و هم اکنون در کانون فرهنگی نشر اسلام این برنامه را اجراء میکنم با توجه به غوغائی که «لیبرالیسم» اخیرا در کشور بوجود آورده به این فکر افتادم مباحثی که در خصوص بررسی لیبرالیسم در این کلاس داشته ام و جزوات آن در اختیار برادران و خواهران شرکت کننده قرار گرفته است برای استفاده همگان به صورت جزوه مستقلی منتشر گردد.

با پیشنهاد این مطلب دوستان دست اندرکار کانون موافقت نموده و با یک اقدام مسئولانه این پیشنهاد را جامعه عمل پوشاندند و هم اکنون این جزوه به نظر شما خواننده روشن اندیش میرسد.

بامید آنکه این آفت نابکارانه را بخوبی بشناسید، و همت انقلابی شما در جهت پیشگیری از رشد آن و ریشه کن نمودن زمینه نفوذ آن بکار افتد و در نتیجه انقلاب مقدس اسلامی ما تا ظهور انقلاب جهانگیر مهدی (عج) از این آفت مصون بماند.

تهران- سید احمد علم الهدی

۱ مرداد ۱۳۶۰

فلسفه لیبرالیسم

مجموع مکتبهای سیاسی از بدو پیدایش فلسفه سیاست دایر مدارد و مکتب بودند:

۱- مکتب اصالت فرد (اندیویدوالیسم) ۲- مکتب اصالت جامعه (کلکتویسم)

در مکتب اصالت فرد منافع و آزادی افراد مقدم بر منافع جامعه است، و پیروان آن معتقدند فردسازنده اجتماع است، و هر کجا منافع فرد با منافع جامعه اصطکاک پیدا کند منافع جامعه باید فدای منافع فرد شود و ضوابط اجتماعی به هیچ وجه نباید آزادیهای افراد را محدود کند. در مکتب کلکتویسم بعکس، پیروان این مکتب معتقدند که جامعه سازنده فرد است و منافع فرد باید فدای منافع جامعه بشود.

لیبرالیسم مکتبی است بر مبنای اصالت فرد، و پیروان این مکتب خواهان آزادی های فردی میباشند و معتقدند باید افراد از نظر اندیشه، بیان، عمل آزادی کامل داشته باشند، و تشکیلات اجتماعی وسیله ای برای تامین این آزادیها است، و بهیچ وجه ضوابط و قوانین اجتماعی نباید این آزادیها را محدود کند.

لیبرالیسم بر دو قسم است: لیبرالیسم سیاسی، و لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم اقتصادی زائیده لیبرالیسم است، یعنی لیبرالیسم سیاسی که همان آزادی اندیشه و بیان و عمل است وقتی بحد کامل برسد لازمه آزادی عمل آزادی در فعالیت های اقتصادی و تولیدی است تا بجائیکه هیچ حد و مرزی برای پیشگیری از فعالیتهای اقتصادی افراد وجود نداشته باشد، و در طی هیچ قانون و ضابطه ای فعالیتهای اقتصادی افراد محدود نشود.

البته این دو لیبرالیسم که در واقع از یک تز فلسفی سرچشمه گرفته اند و در حقیقت در مقام فلسفه سیاسی یک مکتب و یک فلسفه هستند، در نتیجه حرکت و مسیر گردش اجتماعی کشورها و جوامع به دو فلسفه متضاد مبدل شدند، علت اینکه لیبرالیسم اقتصادی با لیبرالیسم سیاسی متضاد شدند این بود که در نتیجه رشد صنعت سرمایه های کوچک در سرمایه های بزرگتر ادغام شد و سرمایه دارها افراد معدودی شدند زیرا این طبیعی است به هر مقدار که سرمایه ها بزرگتر میشود تعداد نفرات سرمایه دار کمتر خواهد شد، شما ملاحظه میفرمائید که در یک کشور و یا در یک شهر اگر صد تا کارخانه دستی باشد وقتی یک کارخانه ماشینی آمد این کارخانه ماشینی تولیدش باندازه صد تا کارخانه دستی است، نتیجتاً بازار را کارخانه ماشینی میبرد چون در تولید کارخانه ماشینی نیرو کمتر مصرف میشود تا در تولید یک کارخانه دستی، مثلاً شما فرض کنید شیشه گریها و کارخانجات بلورسازی دستی اگر بخواهند لیوان بسازند شاید در هر روز یک کارخانه که چهل کارگر در آن کار میکنند هزار تا لیوان میتواند بسازد اما در یک کارخانه ماشینی که از یک سیستم صنعتی بزرگ برخوردار است ده تا کارگر کار میکند و تولید این کارخانه ماشینی در روز مثلاً میشود صد هزار لیوان یا دویست هزار لیوان اصلاً تولید این دو قابل مقایسه با هم نیست، نتیجتاً این کارخانه که روزی دویست هزار لیوان تولید میکند وقتی که دویست هزار لیوان را به بازار عرضه داشت سطح قیمت کالا پائین میآید، چون وقتی عرصه از تقاضا بیشتر شد قیمت تنزل پیدا میکند برای این کارخانه دار که یک کارخانه دستی دارد و با چهل کارگر روزی هزار تا لیوان میسازد هیچ

صرف نمیکند نسبت به آن کارخانه ای که با ده کارگر روزی صده هزار کوچک است ادغام میشود در یک سرمایه بزرگ که همان کارخانه ماشینی باشد.

در نتیجه رشد صنعت سرمایه های کوچک در سرمایه های بزرگ ادغام می شود، وقتی بنا شد سرمایه های کوچک در سرمایه های بزرگ ادغام شود تعداد سرمایه دارها کم می شود و از این طرف لیبرالیسم اقتصادی اقتضاء میکند سرمایه دارانی که صاحب صنایع بزرگ هستند در تمام حرکتهای و فعالیتهای اقتصادی آزاد باشد آزادی سرمایه دار در فعالیتهای اقتصادی آزادی وی در استثمار و بهره کشی از اکثریت جامعه است، وقتی بنا شد اکثریت جامعه به مقتضای لیبرالیسم اقتصادی مورد استثمار یک اقلیت سرمایه دار قرار گرفتند آن وقت است که آزادی بیان، آزادی فکر، آزادی عمل آن اکثریت تحت کنترل درآمد و منافع اقلیت سرمایه دار در میآید و آن اکثریت از تمام شئون آزادی محروم خواهد شد، و آزادی شد دشمن آزادی، اینجا است که بین لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی تضاد بچشم میخورد.

مراحل سیر لیبرالیسم

لیبرالیسم یک مکتب سیاسی است که در قرن هیجدهم در انگلستان تاسیس شد، و تا به امروز که حدود دو قرن از بدو تاسیس آن میگذرد لیبرالیسم چهارمرحله را طی کرده که اگر ما این چهار مرحله را کاملاً متوجه شویم در حقیقت فلسفه لیبرالیسم را متوجه شدیم.

مراحل چهارگانه لیبرالیسم عبارت است:

۱ - بنتهامیسم، جرمی بنتهام یک فیلسوف و حقوقدان انگلیسی بوده که در سال ۱۷۷۲ میلادی وارد جامعه حقوقدانان انگلیس شد، و از نظر فلاسفه اروپا فرد بسیار قابل توجهی است و آنقدر برای او در جهان اروپا عظمت فکری فائند که کتابهای او را اول به فرانسوی ترجمه کردند و منتشر نمودند و بعد متن انگلیسی آن انتشار یافت، یعنی اینقدر بنتهام در کشورهای اروپائی غیر از انگلیس نفوذ اجتماعی داشت، دوره بنتهامیسم در حدود شصت سال است، از ۱۷۷۲ تا ۱۸۳۲ میلادی که با مرگ بنتهام افکار و عقاید او در لیبرالیسم بکلی تغییر پیدا کرد. و بوسیله جان استوارت میل و اسپنسر که اینها در واقع مؤسس مرحله دوم لیبرالیسم بودند این افکار و عقاید تغییر پذیر شد.

لیبرالیسم بنتهام از یک سلسله اصولی تشکیل شد، این اصول عبارت بود از:

۱- کلیات، کلیاتی که همه فلاسفه سیاسی به آن پای بند بودند از قبیل آزادی، رعایت حقوق طبیعی، رعایت عدالت اجتماعی و غیره.

۲- یوتیلیتاریانیسم، که در واقع ریشه لیبرالیسم همین اصل است (اصل سودجوئی) آنچه که لیبرالیسم را بدنام کرده بطوری که اگر به کسی گفتند لیبرال در حقیقت بزرگترین دشنام را به او دادند ریشه اش همین یوتیلیتاریانیسم است یعنی فلسفه سودجوئی، البته این فلسفه از قبل هم در بین فلاسفه فرانسوی و آلمانی زیاد رایج بود و فرضیات و افکار یوتولیتا ریانیسم را بتهام از کتابهای فلسفی فرانسوی و آلمانی گرفته، یوتولیتاریانیسم بر چهار فرضیه استوار است: اول، عبارتست از اینکه سنجش و ارزش هر چیزی براساس درجه سودمندی آن چیز است یوتولیتاریانها برای هر چیزی آن اندازه ارزش قائل بودند که دارای استفاده است، هر چیز استفاده شخصی دارد همان قدر ارزش دارد و هر مقدار که استفاد شخصیتش کمتر باشد بهمان مقدار ارزشش کمتر است.

دوم: اخلاقیات براساس جلب منافع شخصی استواراست، برای اخلاق یک مفهوم حقیقی قائل نبودند و فضائل اخلاقی را یک حقیقت نمی دانستند، میگفتند هر چیزی که عامل جلب منافع شخصی باشد آن اخلاق است، یعنی اگر واقعاً یک روزی منافع شخصی اقتضاء کرد که خودش را به صورت یک حاجی فیروزه درست کند و حالات و رفتار آن را بخود بگیرد همین اخلاق است، و هر چیزی که در جلب منافع شخصی دخالت نداشته باشد آن اخلاق نیست.

سوم: لذت مظهر خیر و درد مظهر شر است، خوبی آنجا است که لذتی باشد، هر چه لذت دارد برای ما خوب است و هر چه برای ما دردآور است بد است.

چهارم: اکثر خوشی متعلق به اکثر افراد است، یعنی در یک جامعه باید خوشی زیاد مال افراد زیادتر باشد، اگر افراد زیادی در یک جامعه بودند و خوشی آنها اقتضاء کرد که افراد اندک در مصیبت و بدبختی و بیچارگی بیافتند باید آنها تحمل داشته باشند، چون اکثریت میخواهند در خوشی و لذت بسر برند، خوب پس بنابراین در لیبرالیسم اکثریت باید آزادی بتمام معنای بی بند و باری داشته باشد، مخصوصاً در لذتها و عیشها صددرصد باید آزاد باشند، این نتیجه اعتقاد به اصل یوتولیتاریانیسم است.

۳- اصل سومی که در فلسفه بنتهامیسم در نظر گرفته شده اینست که باید بین منافع افراد یک هماهنگی طبیعی برقرار باشد، چون منافع با هم تصادم میکند، هر فردی منفعتش چه بسا با ضرر دیگری مصادم باشد اگر بنا بشود همه دنبال منافع شخصی باشند جامعه بصورت صحنه درگیری در میآید، پس باید بین منافع افراد یک هماهنگی طبیعی وجود داشته باشد، و هماهنگی طبیعی در این مورد امکان پذیر است زیرا علت اینکه منافع اشخاص با هم تزاخم میکند اینستکه این منافع از مسیر طبیعی خودش خارج میشود و یک مسیر غیر طبیعی را میخواهد طی کند.

۴- اصل چهارم اینکه بنتهام میگوید قوه مقننه در یک کشور و در یک جامعه وظیفه دارد قوانین را براساس جلب لذت و دفع درد مردم تنظیم کند، و لذا در انگلستان بر منای همین افکار لیبرالیستی مشاهده میکنیم که یک سری قوانین خلاف عفت، و خلاف شرف و فطرت رایج است، چون آنها معتقدند که مبنای قانونگذاری جلب لذت است.

۵- اصل پنجم اصل فردیت است، که همان مسئله ایندویدوالیسم است، بتهام میگوید: باید منافع افراد رعایت شود نه منافع جامعه، و منافع افراد مقدم است بر منافع جامعه، اجتماع باید فدای فرد شود.

۶- اصل ششم: میگوید: وقتی بنا بر لذت شد، مردم از نظر لذت و خوشی باید در یک حد مساوی باشند نه اینکه یک نفر خیلی لذت ببرد و یک نفر خیلی درد بکشد، «تناقض این اصول اهم قابل توجه است».

۷- اصل هفتم- نفی قرارداد اجتماعی است، که می گوید اصولاً جامعه لذت و خوشیش نباید به قرار دادهای اجتماعیش محدود باشد، قراردادهای اجتماعی عامل محدود کننده منافع و لذت فرد است و منفعت افراد را محدود میکند، البته قرار داد بین افراد با هم اشکالی ندارد.

۸- اصل هشتم: اصل اکونومی کلاسیک است که یک نوع فلسفه اقتصادی است، و بتهام به آن معتقد بوده است این فلسفه برد و فرضیه استوار است:

فرضیه اول: تئوری مبادله اجناس در بازار رقابت آزاد که به فرضیه هم آهنگی طبیعت معروف است طبق این فرضیه اجناس باید در بازار آزاد مبادله شود و رقابت آزاد و بلامانع معمول باشد، قیمتها تابع شرایط همان بازار آزاد رقابتی قرار گیرد، یعنی طبق این فرضیه جامعه خود بمنزله بازاری است که هر یک از افراد تولید کننده محصولات خود را در آن وارد کرده، یا اجناس دیگر که بدست افراد دیگر مشابه خود ایشان می باشد مبادله میکنند به این طریق که اجناس مورد لزوم

خود را با ارزان ترین قیمت ممکن خریداری کرده و اجناس تولیدی خود را با گران ترین قیمت ممکن بفروش میرساند، یعنی بهرکس که قیمت بیشتری خریداری کند به او میفروشد.

فرضیه دوم: فرضیه تقسیم محصول طبق این تئوری در تحت شرایط بازار آزاد مجموع محصول جامعه در میان تولید کنندگان تقسیم میشود، تولید کنندگان که از تقسیم محصول برخوردارند عبارتند از:

اجازه بگیرها، (مالکین و صاحبان مستغلات) منفعت جویان یا سودخواران (سرمایه داران و بازرگانان) مزد بگیرها (کارگران و کشاورزان) لذا این فرضیه ای است راجع به سود، مزد، اجاره، به این معنی که طبق این فرضیه ثروت به اشکال سه گانه فوق بین طبقات عمده مولد ثروت تقسیم میشود، لازم به تذکر است که طبق فرضیه اول مسئله اندیویدوالیسم و اصالت فرد تقویت میشود، زیرا هرکس بفکر خود است و باید منافع اقتصادی افراد در نتیجه اجرای فرضیه هم آهنگی طبیعی تامین شود. و نتیجه اجرای فرضیه دوم پیدایش و تأیید سیستم طبقاتی است که طبقه مالک، سرمایه‌دار، کارگر در مقام تقسیم ثروت بوجود می‌آید.

و ما می بینیم که مجموعه این هشت اصل را که جمع کنیم لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی بوجود می‌آید، نتیجه این هشت اصل این شد که مردم در اندیشه، خوشی، عیش و نوش، عمل و... آزادند و همچنین در تمام فعالیتهائی که عامل تراکم سرمایه در افراد میشود و عامل تامین سود و منافع شخصی افراد بشود آزادند، و ما اگر بخواهیم لیبرالیسم را بررسی کنیم باید لیبرالیسم را مجمع

تمام اشرار و تمام رزائل و بی بند و باری ها و جنایتها معرفی کنیم، یعنی آنچه که در اسلام به

مفهوم بی تقوائی و بیداد گری است خلاصه میشود در مفهوم لیبرالیسم.

مرحله دوم لیبرالیسم

مرحله دوم لیبرالیسم بنام لیبرالیسم جان استوارت میل و اسپنسر و فیلسوف انگلیسی شهرت یافت. دوران این مرحله از ۱۸۳۲ تا ۱۸۸۰ میلادی است.

چون در این دوره ها تغییراتی در فلسفه لیبرالیسم حاصل شده بود از این نظر از این دوره ها به مراحل جداگانه تغییر کرده بودند.

البته لیبرالیسم بطور مجموع و نسبت به تمام مراحل بر یک اصل استوار است و آن اصل یوتولیتاریانیسم است جان استوارت میل و اسپنسر هم از یوتولیتاریان های معروف انگلستان بودند. نکته قابل توجه اینستکه فلاسفه سیاسی لیبرالیسم همه و یا غالباً از انگلستان سر در می آوردند، با توجه به اینکه ریشه لیبرالیسم اصل سود جوئی است باید ببینیم بین این مسائل چه رابطه ای است؟ در اینجا دانستن تاریخچه انگلستان برای ما حائز اهمیت است انگلیس ها قبل از اینکه جزیره بریتانیا را تصرف کنند و در آن تشکیل دولت و کشور بدهند دو نژاد دریائی بودند به نام نژاد انگل و ساکسون که در دریا کار آنها غواصی و دزدی بود، از عمق دریا جواهرات دریائی را در میآوردند و به کشتی ها در دریا حمله میکردند و اموال را می دزدیدند، کم کم در جزیره بریتانیا ساکن شدند و تشکیل کشور و دولت دادند.

اصولاً این غریزه بر مبنای ژنتیک و قانون وراثت در انگلیسی ها وجود دارد که همیشه درصدد دزدی و چپاول بودند زیرا این حالت چاپیدن را از اجدادشان به ارث برده بودند، و این مسئله موروثی در افکار فلسفی و سیاسی آنها دخالت داشت و لذا غالب مکتبهای سیاسی که در انگلستان

تاسیس شده است و یا فلاسفه و حقوقدانهایی که در انگلستان بودند زیر بنای فکری اینها را غالباً چپاول و غارت و یغما تشکیل میدهد و لذا ما می بینم لیبرالیسم که خطرناک ترین مکتبهای ضد انسانی در اروپا هست از انگلستان سر در آورد و ریشه لیبرالیسم یوتولیتاریانیسم (اصل سودجوئی) است که ارزشها را به مقدار سودها معین میکند تمام اصولی که در بنتهامیسم گفتیم جان استوارت میل قبول داشت.

جان استوارت میل در ۱۸۰۶ در انگلستان متولد و در ۱۸۷۳ از دنیا رفت، و ایشان فرزند جیمز میل از فلاسفه و سیاستمداران مهم انگلستان است که از لیبرالها بود، مدتی جان استوارت میل در کمپانی هند شرقی که یک موسسه اقتصادی انگلیسی بود کار می کرد انگلیسی ها وقتی قاره هند را تصرف کردند با توجه به اینکه هندوستان یک منبع بزرگ از نظر نیروی انسانی و منابع خام بود در آنجا برای سلطه بر تمام منابع اقتصادی آن سرزمین یک کمپانی تشکیل دادند. که دفتر این کمپانی در لندن بود و خود کمپانی در مرکز هندوستان یعنی بمبئی بود و در این کمپانی مسائل اقتصادی هند (امور تجارتی و کشاورزی و...) را تصرف کردند این کمپانی برای انگلستان یک وسیله و شبکه استعماری شده بود نسبت به کشورهای شرقی، اینها از طریق کمپانی هند بسیاری از نیروهای اقتصادی خاورمیانه و کشورهای شرقی را زیر نفوذ خود درآوردند، و حتی راه نفوذ انگلیسی ها در ایران در زمان محمد شاه قاجار و در زمان ناصرالدین شاه همین کمپانی هند شرقی بود و تمام پولی که انگلیسها برای تصاحب و خریدن شخصیتهای سیاسی ایران که در دربار قاجاریه بودند خرج میکردند از طریق کمپانی هند شرقی بود.

جان استوارت میل در سال ۱۸۲۳ که تقریباً در سن ۱۷ سالگی بود در خدمت کمپانی مزبور درآمد و تا آخر عمر کارمند این کمپانی بود، یعنی کارمند یک شبکه جاسوسی انگلیس، البته از نظر روانی این یک حقیقت ثابت شده است که انسان در هر محیطی که در جامعه زندگی میکند محیط بر روی افکار سیاسی او اثر می‌گذارد، غیر از انبیا و رهبران آسمانی معصوم اسلام کسی را در دنیا سراغ نداریم که در محیطی زندگی کرده باشد و محیط روی افکار او اثر نگذاشته باشد.

جان استوارت میل چون در یک شبکه جاسوسی تمام عمر خود را گذرانید یا اینکه یک فیلسوف سیاسی بود محیط کاروی که یک محیط جاسوسی و سلطه اقتصادی بر انسانهای مستضعف بود، در افکار سیاسی او اثر گذاشت، و لذا جدای آن چیزی که بر مبنای یوتولیتاریانیسم به آن معتقد بود، دو اصل بر اصول یتتھامیسم اضافه کرد:

اصل اول: سوسیالیسم ایدآلیسم بود، قبل از اینکه سوسیالیسم بوسیله مارکس یک شکل اصلی بخود بگیرد، و بعنوان یک خط سیاسی در دنیا رشد کند و همچنین بعد از آن یک عده افراد سوسیالیست ایدآلیست (اشتراکی ذهن گرا) بودند، که مارکس به این دسته اشخاص شدیداً حمله میکند. سوسیالیست ایدآلیست معتقد است همه مردم باید در تمام منابع خام دنیا شرکت داشته باشند، و منابع طبیعی و معادن نباید مخصوص یک فرد یا یک جامعه و یا یک ملت باشد.

البته این اعتقاد جان استوارت میل براساس همان حس غارتگری چپاول نژادی انگل و ساکسون است که بفرزندان آنها به ارث رسیده و تنها با اجرای این اصل این اصل میخواهند چپاول و یغماگری خود را نسبت به منابع طبیعی سایر ملتها چهره مکتبی و فلسفی بدهند.

جزیره بریتانیا فاقد منابع و معادن طبیعی است و اینها از نظر مواد خام به کشورهای دیگر نیازمندند، تنها یک انقلاب اسلامی ایران که دست انگلیس را از اقتصاد و منابع ایران قطع کرد، به قدری اینها از نظر اقتصاد در مضیقه قرار گرفتند، که اعتصاب و بیکاری سطح محیط کارگری و کارخانجات انگلستان را فرا گرفته است.

جان استوارت میل این اصل را بدین منظور بر اصول لیبرالیسم افزود، یعنی لیبرالیسم بمعنی آزادی خواهی به این مفهوم درآمد که آزادی در استفاده کردن هر عنصر قلدر و زورمند از مجموع منابع طبیعی و مواد خام روی کره زمین، بطوریکه افراد در هر گوشه ای از دنیا که زندگی می کنند بتوانند آزادانه از ثروت طبیعی و منابع خداداد مردم دیگر بچاپند و استفاده کنند.

اصل دوم: دخالت دولت در امر توزیع، البته این اصل تا اندازه ای با لیبرالیسم اقتصادی منافات دارد.

مرحله سوم لیبرالیسم

دوره سومی که برای لیبرالیسم پیش آمده از ۱۸۸۰ میلادی به بعد بود و این دوره لیبرالیسم توماس هیل گرین مینامند توماس هیل گرین نیز از فلاسفه سیاسی انگلیس و معتقد به اصول بنتهامیسم بود، با این تفاوت که بنتهام در قراردادهای فردی آزادی بی بند و باری معتقد بود، ولی هیل گرین میگفت قراردادهای بین افراد باید در تحت ضابطه و کنترل باشد.

در اصول بنتهامیسم گفتیم، قراردادهای اجتماعی چون موجب محدودیت اشخاص میشود ممنوع، ولی بین افراد قراردادهای مختلف بسته میشود و اشخاص در عقد این قراردادها آزادند.

توماس هیل گرین مدعی بود این آزادی در همه ابعاد مثبت نیست، بلکه بعد منفی هم دارد، مثلاً یک کارگر می خواهد با یک کارفرما قرارداد به بندد، آزادی در این قرار داد به نفع کار فرما و بزبان کارگر است زیرا کارفرما سعی می کند قرار داد طوری تنظیم شود که به صرف او باشد و اگر احساس کرد قرار داد به نفع او نیست هیچگونه اجباری ندارد که این قرار داد را امضاء کند، اما برخلاف کارگر وقتی کارفرما با حداقل دستمزد میخواهد قراردادی را با کارگر تنظیم کند کارگر مجبور است این قرارداد را امضاء کند زیرا اگر آن را امضاء نکند گرسنه میماند، پس آزادی در قراردادهای بین افراد در مثل یک چنین مورد دارای جنبه منفی خواهد بود، روی این حساب باید دولت برقراردادهای بین افراد نظارت کند و این قراردادها بر مبنای یک ضابطه خاصی تنظیم شود.

مرحله چهارم لیبرالیسم

این مرحله را باید مرحله تجزیه لیبرالیسم نامید، چندی پس از توماس هیل گرین لیبرالیسم به دو صورت مختلف افراطی و تفریطی درآمده و بدو قسمت منقسم شد:

۱- لیبرالیسم سوسیالیسم، ۲- لیبرالیسم کنسرواتیسم (آزادی محافظه کار).

بدیهی است که در این تجزیه معتقدات اساسی لیبرالیسم یعنی آزادی افراد در فکر، بیان، عمل در خطر تنزل و سقوط قرار گرفت. سیر لیبرالیسم به طرف سوسیالیسم و یا کنسرواتیسم به این شکل بود:

هیل گرین به دو اصل معتقد بود یکی همان اصلی که گفته شد بنام «فرضیه آزادی مثبت» که آزادی فرد در مواردی بطور کامل قابل اجرا است که بتمام جهت مثبت باشد، و در مواردی که دارای جنبه منفی است، این آزادی قابل اجرا نیست، و این مطلب کلی را در خصوص موضوع قراردادهای فردی عنوان کرد.

اصل دومی که هیل گرین به آن پای بند شد، «فرضیه تحقق نفس» بود، گرین چنین فکر می کرد که هر فرد ملزم است در محیطی که سکونت دارد در انجام خدمات کشوری و اجتماعی سهیم باشد. در نتیجه انضمام این دو فرضیه با هم در عقاید گرین رابطه و تشابهی بین تجدید نظر گرین در لیبرالیسم با افکار عده ای از جوانان شاگردان وی دیده می شود که چند سال بعد انجمنی بنام انجمن فابیان در انگلیس تشکیل دادند، این انجمن یک مجمع سوسیالیستی بود، و این انجمن پایه تشکیل «حزب کارگر» در انگلیس شد، اعضای این انجمن مقالاتی در رد فلسفه مارکس نشر داده و

گفتند: اولاً اصلاحات اجتماعی بخودی خود موجد تکاملی میگردد که وضع اقتصادی کارگر را بهبود می بخشد، و احتیاطی به انقلاب و طغیان و شدت عمل نیست، ثانیاً کشمکش طبقاتی برای ترقی اجتماعی ضرورت ندارد و این افراد در خصوص قوه مقننه معتقد بودند که دستگاه های قانونگذاری کشور باید بیشتر توجه بنظم اجتماعی و رفتار معتدل انسانی در امور اقتصادی داشته باشد.

افکار این افراد لیبرالیسم گرین را که متکی به مشوقات اخلاقی بود بسهولت تبدیل بشکلی از سوسیالیسم لیبرال نمود، یعنی مبدل نمود به سوسیالیستی که مرام آن عبارت باشد از: ملی کردن کارخانجات: و سوسیالیزه کردن منافع به منظور ایجاد یک سطح معتدل زندگی، و خلاصه تعریف لیبرالیسم سوسیالیسم را میتوان در این جمله که دانشمند اقتصاددان انگلیسی «سیدنی وب» جزء مرامنامه حزب کارگر انگلیس نوشت خلاصه کرد: «همکاری تحت نقشه در امر تولید و توزیع به منفعت کسانی که در کارهای جامعه چه با دست و چه بوسیله فکر و دماغ شرکت مینمایند» و به این ترتیب باید بین سوسیالیسم مارکس با سوسیالیسم لیبرال فرق گذاشت.

و اما سیر لیبرالیسم به طرف «کنسرواتیسیم» (محافظه کاری) در همان احوال که لیبرالیسم به طرف سوسیالیسم سیر میکرد، از طرف دیگر متمایل به کنسرواتیسیم نیز گردید.

گرین شاگردی داشت بنام «بوسانکوئه» این فیلسوف انگلیسی فرضیه ای بوجود آورد بنام «فرضیه اراده واقعی» و آن را چنین تعریف میکند: «اعمال قدرت از طریق حقوقی یا اجتماعی اخلاقاً سزوار و برحق است، زیرا جامعه نماینده افراد است، و معرف آن چیزی است که فرد می طلبد، به شرط

آنکه فرد نمو کرده فردی هوشمند و اخلاقی شده باشد» وی به این ترتیب اراده واقعی فرد را اراده جامعه (یعنی اراده دولت) معرفی میکند، پس با این کیفیت اجرای اراده هر فرد تا جایی امکان دارد و صحیح است که با اراده دولت برخورد نکند، و اگر جایی با اراده دولت برخورد کرد اراده ظاهری فرد که اراده شخصی اوست قابل اجرا نیست، و اراده دولت باید اجرا شود که اراده واقعی آن فرد است، و این شد لیبرالیسم کنسرواتیسم (آزادی با محافظه کاری در اجرای آن)

لیبرالیسم در ایران

بحث ما در مورد لیبرالیسم و بیان اصول آن تقریباً تمام شد، مسئله ای که برای ما مطرح است نقش لیبرالیسم در ایران است، در اینجا ما روی دو نکته گفتگو داریم: ۱- چگونگی عملکرد لیبرالیسم در ایران در دوران اخیر، ۲- راههای نفوذ این آفت در اجتماعات و در سیاست ایران:

البته در آنجائیکه لیبرالیسم به طور سریع و قاطع و حساب شده در سیاست ایران نفوذ کرد، هنگامی بود که این مکتب یک چهره بسیار درخشنده ای داشت و دارای یک تازگی بود که بسیاری از مسائل اصیل انقلابی و اسلامی را تحت الشعاع خودش قرار داد، معمولاً راه نفوذش آن واکنشهای روانی بود که در افراد جامعه در نتیجه خفقان و استبداد و دیکتاتوری های وحشتناک در طول چند سال اخیر بوجود آمد اولین مرحله ای که لیبرالیسم در ایران نفوذ کرد، در تاریخ مشروطیت ایران بود، با توجه به وضع سیاسی که جامعه ما در حکومت استبدادی قاجار داشت و خفقان و اختناق شدیدی که بر جامعه ما حاکم بود به طوری که مجموعاً «سرنوشت افراد اجتماع بدست خودکامگیهای افراد سپرده شده بود، و مقرب السلطانها برحسب تقریبی که در دربار شاه

داشتند بر یک گوشه ای از اجتماع مردم مسلط شده بودند و امیال و نفسانیات خودشان را در آنجا اجرا میکردند ولو به قیمت خونهای مظلومین و نابودی تعداد زیادی بیچاره تمام میشد، در دوره استبداد قاجار مسئله تنها در سطح اجرای اختناق و خفقان بوسیله یک سیستم و یک رژیم نبود، بلکه ستم و ظلم درحدی بود که یک فرد صرفاً به مجرد اینکه یک مقام و موقعیتی داشت بر تمام سرنوشت و امور مردم مسلط میشد و هرکاری هم که دلش میخواست انجام میداد، نه ظابطه ای بود و نه قانونی، نه برنامه و روالی، و اگر احیاناً خیلی چهره اجتماعی او ملوث و ملوک میشد، با اجرای بعضی از مراسم مذهبی و نزدیک شدن به برخی از برنامه های دینی تقریباً چهره خودش را از آن لوث و آلودگی پاک میکرد، ولی سرنوشت مردم به دست هوس و بدست شهود او سپرده شده بود و هر چه هوس و شهوت او اقتضاء میکرد انجام می داد، این اختناق و خفقان شدید و این استبداد و ظلمی که مردم یک نسل و دو نسل به آن دچار بودند یک واکنش روانی در مردم ایجاد کرده بود که جامعه تشنه آزادی بودند یک واکنش روانی در مردم ایجاد کرده بود که جامعه تشنه آزادی بود و از آزادی استقبال میکرد، آزادی بهر مفهومی، و آزادی بهر ترکیب و شکلی، لذا ما ملاحظه میکنیم در انقلاب مشروطیت وقتی که به اصطلاح استبداد سرکوب شد و مشروطیت غالب و پیروز گردید، و بنا شد حکومت کشور بشرط قانون باشد، و سرنوشت مردم به دست خود مردم قرار بگیرد و مردم نمایندگی را انتخاب کنند و این نمایندگان سرنوشت جامعه را بدست داشته باشند، در آنجا تقریباً دست این سمتها و مظالم و بیدادگریها قطع شد و مردم یک جنبش و جوششی از خود نشان دادند، در اینجا مردمی که تشنه آزادی بودند بوی آزادی بمشامشان رسید،

در اینجا عوامل سرسپرده سیاستهای غربی با سوء استفاده از آن حساسیتی که جامعه آن روز در برابر مسئله و لفظ آزادی داشت به اسم آزادی لیبرالیسم را وارد سیاست ایران کردند البته در آن روز ابتدا در نتیجه حرکت انقلابی مشروطیت، افراد این کشور و عناصر انقلابی خواستار اجرای قوانین اسلام شدند، قوانین و مقررات اسلام با اینکه جامعه را از نظر فکر و اندیشه و بیان آزاد میکند ولی محدودیتهائی از نظر عمل پیش می آورد، و در رابطه با این محدودیت ها که در مجموع مقررات اسلام بود آنها نمی توانستند لیبرالیسم را به طور صریح وارد کنند، برای اینکه دست قوانین و مقررات اسلامی را از دامن سیاست قطع شود تا لیبرالیسم به طور کامل سیاست کشور را اداره کند، آن عوامل نابکار مدعی شدند که سیستم قانون با سیاستهای بین المللی مرتبط باشد باید یک سیستم قانونی خاصی انتخاب کنیم که با قوانین و مقررات سایر کشورهای پیشرفته منطبق باشد و اینها اول کاری که کردند قانون اساسی بلژیک را از سفارت آن کشور گرفتند و به فارسی ترجمه کردند و در اصول آن حک و اصلاحی نمودند، و در طی تشکیل یک مجلس موسسان این قانون را بعنوان قانون اساسی دولت مشروطه ایران تصویب کردند، و این شد قانون اساسی که سالهای سال تا قبل از پیروزی انقلاب در جامعه ما حاکم بود، و لذا در انقلاب هم وقتی امام فرمودند ما این قانون اساسی را نمی خواهیم و این قانون اساسی باید از بین برود بخاطر همین بود که آن قانون اساسی اصلش از بلژیک بود، یعنی یک قانون لیبرالیستی بتمام معنی، قانونی که محدودیت های اسلامی را از بین می برد و به سرمایه دارو به تولید آزادی می داد، به قهرمانهای

اقتصادی، به بازاریابی های سرمایه داری خارجی در ایران آزادی می داد، و کارتلها و ترانستههای آمریکائی و دزدان اروپائی را در چپاول کشور ما آزاد می گذاشت.

این لیبرالیسم عین تاریخچه ای را که در اروپا طی کرد در ایران هم نیز گذراند، عرض شد در اروپا لیبرالیسم ابتدا تحت عنوان آزادی و تحت عنوان مبارزه با استبداد وارد میدان شد و بعد تحت عنوان همین لیبرالیسم با آزادی مبارزه شد، و در نتیجه اجرای لیبرالیسم اقتصادی، سرمایه دارها بعنوان آزادی در فعالیتهای اقتصادی و تولیدی با آزادی فکر و آزادی بیان و عمل دیگران مبارزه میکردند، عین همین برنامه را لیبرالیسم در ایران طی کرد.

اول تحت عنوان آزادی عمل و آزادی فکر و اندیشه قوانین خارجی و تره های اقتصادی غربی وارد کشور ما شد البته ابتداء یک مقاومتی بوسیله بعضی از روحانیون آگاه و مبارزه انجام گرفت مثل مرحوم شیخ فضل الله نوری اعلی الله مقامه الشریف، که شهادت ایشان در رابطه با همین مسئله بود و ایشان را تحت عنوان آزادیخواهی (لیبرالیستی) شهید کردند، آزادیخواهان افراطی و لیبرالها بعد از صدور فرمان مشروطیت و افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی انجمنی تاسیس کردند بنام «انجمن آذربایجان» لیبرال معروف «سید حسن تقی زاده» در راس این انجمن قرار داشت و این انجمن یک شاخه نظامی داشت بنام «کمیته دهشت» که بوسیله «حیدر عمو اوغلی» (چماقدار تقی زاده) رهبری می شد. هنگامی که مخالفت با تصویب قوانین غربی در مجلس شورای ملی از طرف روحانیون (مرحوم شیخ فضل الله نوری و مرحوم سید عبدالله بهبهانی) آغاز شد، انجمن

مزبور مقدمات اعدام مرحوم شیخ را در مجلس تنظیم کرد و دنباله این امر ترور مرحوم سید عبدالله بهبهانی را ترتیب داد.

این نکته بر همه مسلم بود که این دو جنایت بزرگ بوسیله انجمن آذربایجان پرچمدار آزادی انجام گرفته است و لذا بعد از این دو فاجعه از طرف بنیگذار مشروطیت مرحوم آیت الله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی تقی زاده تکفیر شد و حکم تکفیر روی به مجلس ابلاغ گردید، متن تلگرافی که از نجف در این مورد مجلس شورای ملی مخابره شد این است:

«مقام منیع نیابت سلطنت، حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم، مجلس محترم ملی، کابینه وزارت سردار اعظم، چون ضدیت مسلک سید حسن تقی زاده که جدا تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه اسلام برخود و اعیان ثبات و از مکنونات فاسده اش علنا پرده برداشته شده است لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه که لازمه این مقام منیع است با کلیه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است، منعی از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت بر ملت و بر عموم آقایان علمای اعلام و اولیاء امور و امنای دارالشورای کبری و قاطبه امراء و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران ایدهم الله تعالی واجب و تبعدیش از مملکت ایران فوراً لازم و تهاون حرام، و دشمنی با صاحب شریعت علیه السلام، بجای اوامین دین سرپرست و وطن پرور ملت خواه صحیح المسلك انتخاب فرموده و این حکم الهی عزاسمه را اخطار فرمایند، و هر کس از او همراهی کند در عین حکم است.

ولاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم.

و بجمیع ما رقم قد صدرالحکم من الاحقر عبدالله المازندرانی، قد صدر الحکم من الاحقر الجانی
محمد کاظم الخراسانی.

چون جامعه آن روز ناآگاه بود مقاومت ها و مبارزات این شخصیت های رزمنده روحانی نتیجه ای
نداد. این لیبرالیسم پیش رفت تا بجائی که بنا شد ایران بازار مصرفی برای سرمایه گذاریهای
خارجی بشود که در این مورد احمدشاه زیر بار نرفت و شاید کوتاهی او از این جهت بود که
عرضه این کار را در خود نمی دید اروپائیان رضاخان را بر سرکار آوردند.

سیاست رضاخان در واقع یک سیاست اجرائی لیبرالیسم اقتصادی بود، رضاخان مجری مبانی و
برنامه لیبرالیسم اقتصادی در کشور شد، و رضاخان در سیاست خود سعی داشت خود را نیز یک
لیبرال معرفی کند، و با اجرای یک سری برنامه های ضد اسلامی از قبیل کشف حجاب، این
عنصر ناپاک از اشخاص بی بند و بار کشور مدال آزادیخواهی گرفت آری رضاخان یک لیبرال بود،
ولی یک لیبرال اقتصادی وقتی رضاخان بر ایران مسلط شد با اجرای طرح راه آهن دولتی سرتاسری
و یک سری فعالیتهای صنعتی زندگی را در ایران ماشینیت کرد، و از نظر برنامه های نظامی
باصطلاح ارتش ایران را یک ارتش مکانیزه نمود و از آن طرف هم وسائل ماشینی زیادی وارد کرد
و بعنوان عمران و آبادی کشور زندگی طبیعی مردم را مبدل به یک جامعه ماشینی ساخت، تمام
حرکتهای رضاخان اجرای ابعاد و مبانی لیبرالیسم اقتصادی بود، یعنی کشور ایران را به صورت
بازار مصرفی تولیدات صنعتی خارجی درآورد، و ایران را مرکز بنیانگذاری سرمایه داریها و سرمایه
گذاریهای کلان کرد بخوبی شما ملاحظه می کنید که همان درگیریهای اروپا در مقام اجرای

لیبرالیسم اقتصادی بین سرمایه دارها و فئودالها در اینجا نیز پیش آمد رضاخان یک سری با فئودالها مبارزه کرد و زمینهای کشاورزی را از آنها گرفت ولی به جای اینکه آن اراضی را در اختیار کشاورز ستمدیده قرار بدهد بوسیله سرمایه گذاری خود و دستیاران سرمایه دارش آنها را به صورت کشاورزی مکانیزه درآورد و کشاورزی که تا دیروز برده فئودال بود به صورتی بی نواتر اجیر و مزدور سرمایه دار قرار گرفت، با ورود کارخانجات وابسته و صنعت ناقص، کشاورزانی که در مزارع برای خود موقعیت فعالیت نمی دیدند و به شهرها روآورده و بکارگری پرداختند و مالیکت آن کارخانجات بخود رضاخان و یا وابستگان سرمایه دارش تعلق داشت، رضاخان در مقام اجرای این سیستم سرمایه داری خائنانه در کشور آزادی مطلق داشت و به تمام سرمایه داران در سرمایه گذاریها چه داخلی و چه داخلی آزادی بی قید و شرط داده بود، و آنها در مقام استثمار نیروهای انسانی و تجاوز به اموال عناصر محروم هر چه میکردند آزاد بودند، و از آن طرف برای اجرای آزادی کامل این دسته جلو بینش و آگاهی و تفکر مردم را گرفته بود، و مردم نه در فکر کردن و نه در حرف زدن به هیچ وجه آزادی نداشتند، ما در اینجا مظهر کامل تضاد لیبرالیسم اقتصادی را با لیبرالیسم سیاسی و ترور آزادی را بدست لیبرالیسم اقتصادی بخوبی مشاهده میکنیم: رضاخان مقید بود بصورتهائی عنوان لیبرالیسم سیاسی را در کشور حفظ کند، لذا بی بند و باری، شهوترانی در حد فاجعه آفرینی، هوسبازیهای ناجوانمردانه در حد تجاوز به نوامیس کاملاً آزاد بود، زیرا آزادی این اعمال با اجرای لیبرالیسم اقتصادی منافات نداشت.

این اعمال نکبت بار نه تنها آزاد بود بلکه مجری آن در درجه اول در باریان رضاخان با تمام نیرو بوسیله دستگاه حکومتی تقویت می شد، خلاصه لیبرالیسم سیاسی همزمان با لیبرالیسم اقتصادی بوسیله رضاخان در این حد قابل اجرا بود که فاحشه ها آزاد بودند، اما دانشمندان و متفکرین، خیر آنها جائی جز در گوشه سلولهای تاریک نداشتند.

خلاصه اساره لیبرالیسم سیاسی در بعضی ابعاد و لیبرالیسم اقتصادی به طور کامل دیکتاتوری سیاه و عفريتانه رضاخانی بود، و کنار زدن اسلام و قانون قرآن در صدر مشروطیت به اسم آزادیخواهی و ترور روحانیت مبارز بوسیله آزادیخواهان افراطی انجمن آذربایجان و لیبرالهای غربی همچون سید حسن، حسن تقی زاده فراماسونر سرنوشت ملت ایران را بجائی رساند که مدت نیم قرن در زیر چنگال دژخیمانه دیکتاتوری پهلوی و فرزند نابکارش دست و پا می زند، و آزادی اروپائی آقای جرمی بنتهام واسپنسر و هیل گرین برای ما خشن ترین دیکتاتوریهای تاریخ را بوجود آورد.

استبداد و دیکتاتوری نیم قرنه رضاخانی که ماهیت پلید لیبرالیسم و چهره ننگین آن از زیر قیافه زیبای لفظ مقدس آزادی بود یک حساسیت روانی برای جامعه ما بیار آورد که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باز یک حس آزادیخواهی بی بند و بارانه طلب در افراد بوجود آورد، بطوریکه اگر آن حساسیت ادامه پیدا میکرد باز مثل همان صدر مشروطیت به لیبرالیسم اقتصادی منتهی میشد، و آخرالامر این لیبرالهای سیاسی و اقتصادی باز یک دیکتاتوری بسیار خشن و نابکارانه تر از دیکتاتوری رضاخانی در مملکت ایجاد می کردند ولی خوشبختانه رهبری قاطع و بیدار این است، و آگاهی جامعه هوشیار ما در مقام پیروزی از رهبری اسلامی این خطر را دفع کرد.

سوال: آیا می توانیم کاملاً مطمئن شویم که خطر نفوذ لیبرالیسم در سیاست کشور ما کاملاً منتفی

است؟

جواب: خیر.

التقاط: خطر نفوذ لیبرالیسم در انقلاب اسلامی

تنها خطری که جامعه انقلاب اسلامی ما را به نفوذ لیبرالیسم تهدید می کند. وجود اندیشه های التقاطی در این جامعه است، کلمه «التقاط» هرگاه گفته می شود افکار متوجه «التقاط مارکسیستی میگردد که به گروههای ضد انقلاب چپ نما از قبیل سازمان مجاهدین خلق تعلق دارد، ولی التقاط یک خطری است که جامعه اسلامی را نه تنها به چپ گرایی بلکه به راست گرایی نیز که همان لیبرالیسم غربی است تهدید میکند، و در واقع تفکر التقاطی با غرب را میتوان به دو دسته تقسیم کرد.

دسته اول نوع تفکرات التقاطی با لیبرالیسم غربی، و دسته دوم نوع تفکرات التقاطی با مارکسیسم و سوسیالیسم و سوسیال دمکراسی غربی است.

اصولاً پیدایش تفکر التقاطی از یک مسئله منشأ میگیرد و آن عدم تعبد به اسلام و قوانین اسلام است، به این معنی که صاحبان این تفکر اسلام را بعنوان یک فرمان الهی که جدای از تمام بینش های مادی و علمی بشری از طرف مبداء هستی به او ابلاغ شده و انسان موظف به اجرای این فرمان بگونه تعبد و در خط بندگی خدا است نپذیرفته اند.

و لذا از نظر آنها هر حکمی که ریشه علمی نداشته باشد مورد قبول نیست، مثلاً اگر مسئله «نجاست و طهارت» را با توجیهاات میکرب و ضد میکرب توانستند توجیه کنند رعایت آن ضروری میگردد، و چنانچه با این توجیهاات موافق نیامد ضرورت رعایت آن از بین میرود، شاید بنوعی همین اندیشه در طرز تفکر خود ما هم خدای ناکرده وجود داشته و دارد، یعنی توقع آن را داریم که همه احکام و مسائل اسلامی را با دروسی که در دانشگاه خوانده ایم توجیه علمی کنیم تا برای ما قابل پذیرش باشد، و بعکس اگر حکمی شرعی از نظر علمی برای ما قابل بررسی و توجیه نبود نمی توانیم آن را بپذیریم.

البته اینکه در ابعاد علمی و منطقی مسائل و احکام اسلام اندیشه شود بسیار پسندیده است، اما باید بهنگامی باشد که مسئله تعبد را مورد سستی قرار ندهد، بلکه به این صورت باید عمل کرد که اگر توجیهاات علمی هم برای مسئله پیدا نشد آن را پذیرفته باشیم و با تمامی شرایط به آن عمل کنیم. این بینش غیر متعبدانه نسبت به اسلام زمینه را در جامعه آن چنان بوجود میآورد که لیبرالیسم به سادگی با خدشه وارد کردن بر فلسفه ها و مصالح احکام اسلام می تواند احکام و حدود شرعی را کنار بزند و خود را بعنوان سمبل روشنفکران و آزادی خواهی مطرح کند.

نمونه ساده آن را همین اخیراً در کشور مشاهده نمودیم:

مسئله ای اخیر از طرف شورای عالی قضائی مطرح شد و شدیداً مورد اعتراض و حمله لیبرالهای غرب زده قرار گرفت، و آن موضوع «لایحه قصاص» بود که در نتیجه تصویب آن لایحه باید

قصاص و حدود اسلامی بر طبق ضوابط آئین مقدس اسلام اجراء گردد به این ترتیب که باید دست دزد بریده شود، شرابخوار شلاق بخورد، زناکار سنگسار بشود، و...

لیبرالهای غرب زده و در راس آن جبهه ملی با کمال وقاحت به این حکم الهی پریدند، و آن را لایحه غیر انسانی خواندند، و مخالفت آنان با این حکم بحدی شد که بنا گذاشتند راه پیمائی کنند. شاید اگر جامعه در پرتور رهبری امام آگاه و بیدارسازی نبود موضوع برای آن خیلی عادی تلقی میشد که در کشور عده ای بعنوان روشنفکر با اجرای حدود الهی مخالفت میکنند، و چه بسا ممکن بود بسیاری از عناصر مسئول اجتماع هم این مخالفت را حمل بر یک بینش علمی نمود که این حضرات بر اساس علم الاجتماع مثلاً «ساموئل کینگ» معتقدند که این مفاسد اجتماعی را به اینگونه نمیتوان حل کرد، صرفاً یک نظر علمی در مسئله دارند.

ولی امام عزیز با بینش وحی آسای خود این مورد را خطر جدی احساس نمود و جامعه مسلمین را به یک حرکت قاطع در برابر این مخالفت دعوت کرد به طوری که گویا انقلابی دیگر دست داده و مردم در همان روز به میان خیابانها ریخته و خشم عمومی از نهاد عواطف اسلامی ملت بر علیه لیبرالها زبانه کشید. امام روشن اندیش ما این مخالفت را که از اندیشه التقاطی آن عوامل سرچشمه میگرفت دروازه ورود « لیبرالیسم » در جامعه اسلامی دید و با قاطعیت قهرمانانه این دروازه را برای همیشه کور کرد.

پس اندیشه های غیر متعبد با سلام مرکز تفکرات التقاطی با لیبرالیسم غربی است و همین اندیشه زمینه پرورش و رشد لیبرالیسم در جامعه اسلامی امروز ما خواهد بود، ما برای از بین بردن زمینه

رشد لیبرالیسم در اجتماعمان باید کوشش کنیم ملت مسلمان نسبت به اسلام یک اعتقاد متعبدانه آمیخته با خضوع بندگی در برابر خدا پیدا کند.

باید نهادهای آموزشی و پرورشی و عناصر مسئول و متعددی که خود را در جهت سازندگی این امت و واکسینه نمودن این جامعه در برابر هر نوع انحراف از خط «نه شرقی و نه غربی» انقلاب موظف می دانند جدیت کنند روح بندگی خدا و اخلاص و عشق بحق را در مردم تقویت کنند، باید مسلمانها را به مراحل عرفان ذات مقدس حق و توجهات عاطفی به خدا و عزیزان خدا نزدیک کرد.

و خلاصه بهترین راه برای پایدار ساختن این امت در خط مستقیم راستین اسلام تقویت حس ولایت در آنها است، (ولایت معصوم ولایت فقیه).

پایان

آنچه در این کتاب می‌خوانید

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۳	پیشگفتار
۹	فلسفه لیبرالیسم
۱۳	مراحل لیبرالیسم
۱۹	مراحل دوم لیبرالیسم
۲۴	مرحله سوم لیبرالیسم
۲۶	مرحله چهارم لیبرالیسم
۲۹	لیبرالیسم در ایران
۳۹	التقاط. خطر نفوذ لیبرالیسم در انقلاب اسلامی

از همین قلم تاکنون انتشار یافته است.

- ۱- منتظر جهان و راز طول عمر
- ۲- اشک های فاطمه پشتوانه شمشیر حضرت علی (ع)
- ۳- فدک
- ۴- اخلاق و روانکاوی از نظر اسلام
- ۵- وهابیت ایده استعمار
- ۶- انقلاب مهدی و پندارها
- ۷- دین شناسی ابتدائی
- ۸- اصالت تخصص
- ۹- لیبرالیسم

رهنمودهای امام خمینی جهت خودسازی

- ۱- نمازهای پنجگانه را در پنج وقت بخوانید، نماز شب را بپا دارید.
- ۲- روزهای دوشنبه و پنجشنبه را حتی المقدور روزه بگیرید.
- ۳- اوقات خواب را کم کرده، بیشتر قرآن بخوانید.
- ۴- برای عهد و پیمان اهمیت فوق العاده قائل شوید.
- ۵- به تهیدستان انفاق کنید.
- ۶- از مواضع تهمت دوری کنید.
- ۷- در مجالس پر خرج و با شکوه شرکت نکرده و خود نیز چنین مجالسی نداشته باشید.
- ۸- لباس ساده بپوشید.
- ۹- زیاد صحبت نکنید، دعا را زیاد بخوانید.
- ۱۰- ورزش کنید.
- ۱۱- بیشتر مطالعه کنید.
- ۱۲- دانشهای فنی را بیاموزید.
- ۱۳- دانش تجوید عربی را بیاموزید، و در هر زمینه هشیار باشید.
- ۱۴- کار نیک خود را فراموش کنید، گناهان گذشته را بیاد آورید.
- ۱۵- از نظر مادی به تهیدستان، و از نظر معنوی به اولیا الله بنگرید.
- ۱۶- از اخبار روز و اخبار مربوط به امور مسلمین با اطلاع شوید.